

متن پیاده سازی شده نشست بیست و ششم (54 - 82 - 106) سال چهارم درس خارج فقه سیاسی 24 خرداد 1402

صفحات 159 و 160 : کلیک کنید

فایل پیاده سازی : کلیک کنید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

جانشین حاکم شرع

جلسه گذشته از جانشینان اضطراری حاکم شرع بحث شد البته این بحث اختصاص به «الحاکم ولی الممتنع» ندارد بلکه هر جایی از حوزه اختیارات حاکم شرع سخن رانده شود این بحث را می توان مطرح کرد که آیا حاکم شرع جانشین دارد؟

جانشین حاکم از منظر صاحب حدائق

در بحث جانشینان حاکم دو نظر ذکر گردید و طرف اول که قائل به جانشین برای حاکم است از صاحب حدائق آغاز شد هر چند از نظر زمانی قبل از وی افراد دیگری هستند. ایشان در این زمینه بحث مستقلی ندارد. فقها این بحث را در جایی ذکر می کنند که بایع از مشتری مطالبه ثمن کند و مشتری آن را به تاخیر می اندازد و بالعکس یعنی مشتری مطالبه مبیع می کند و بایع آن را به بهانه های مختلف به تاخیر می اندازد لذا در اینجا علما بحث «الحاکم ولی الممتنع» مطرح را می کنند. برخی از این فقها بیان می کنند اگر حاکم شرع نبود یا حاکم شرع بود اما از ورود و دخالت در کار امتناع کند، ظاهر، قیام عدول مومنین است. وقتی از عدول مومنین سخن رانده شد یعنی آنها را جانشین قرار داده است. بنابراین می گویند عدول مومنین اقدام کنند البته اینکه منظور از اقدام چیست باید بررسی گردد که مثلاً آیا هرکس که قادر نیست مبیع را تحویل بگیرد باید مکانی معین شود که مبیع را در آن مکان قرار دهند یا اینکه ممتنع را مجبور کنند تا مبیع یا ثمن مردم را تحویل دهد؟ حتی سخن از سلطان جور به میان آورده شد. اگر کسی ناچار بود باید به سلطان جور پناه ببرد تا ممتنع را اجبار کند. به تعبیر امروزی مردم شهروند هستند و سلطان هم مدعی حل کردن کار مردم است لذا باید نزد او عرض حال کرد، اگر برای حاکم شرع توانایی وجود دارد باید سراغ حاکم شرع رفت، اگر حاکم نبود و عدول مومنین بود باید به سراغ عدول مومنین رفت. اگر این هم نباشد پس باید شکایت کند مثل مسلمانان در غرب که وقتی با هم کیشان یا غیرهمکیشان اختلاف پیدا می کنند به دادگاه مراجعه می کنند. به نظر دسته ای از فقها هر سلطان غیرشیعیه جور است و حتی اگر عادلترین فرد هم باشد و مردم به او رای دهند باز سلطان جور است.

بحث اول که ما دنبال آن بودیم این است که صاحب حدائق بر چه اساسی می گوید اگر حاکم نبود می توان به عدول مومنین مراجعه نمود؟ ایشان تعبیر به حسب می کند. در حسب می گویند اموری است که برای شارع انجام شدن آن مطلوب است. اساساً با ولایت فقیه ارتباطی ندارد چون بسیاری نظیر آیت الله خویی ولایت فقیه یا گستردگی آن را قبول ندارند اما امور حسبیه را قبول دارند.

بحث دومی که به دنبال آن هستیم این مطلب است که آیا ایشان نام این موارد را ولایت قرار می دهد یا صرفاً جواز ورود به کار یا جواز مراجعه مد نظرشان است؟ به عبارت دیگر وقتی سخن از سلطان جور به میان می آورد می خواهد بگوید سلطان جور ولایت دارد؟ تردید در ولایت حاکم شرع وجود ندارد اما آیا پس از آن به سلطان جور هم مانند حاکم شرع ولایت گفته می شود یا صرفاً حق رجوع و مراجعه به جور وجود دارد؟ پاسخ آن است که ولایت سلطان جور را نمی پذیرند.

سوال از استاد: اگر کسی امانتدار باشد لکن صاحب مال از ادای حق امتناع می کند آیا امانت دار می تواند به جای صاحب مال بپردازد؟ مثلاً شوهری از پرداخت نفقه امتناع می کند، اما این مرد نزد برادر خود دهها میلیون پول دارد، برادر از مال مذکور بخاطر امتناع برادر خود که شوهر آن زن است، ادا کند. به عبارت دیگر برادر می تواند ولی برادر (ممتنع) باشد؟ پاسخ استاد: گاهی میگویند خیانت در امانت است. در جمهوری اسلامی از او نمی پذیرند. در اینجا می توان به آن حاکم پرداخت که دیگر در اینجا برادر، ولی نبوده بلکه حاکم ولی ممتنع است. اگر حاکم دستور به پرداخت دهد، فرد پرداخت کننده آلت دست حاکم و وکیل او محسوب می شود و طرف مقابل ممتنع، حاکم خواهد بود.

جانشین حاکم از منظر شهید اول

صاحب حدائق از عدول مومنین سخن گفت اما شهید اول از آحاد می گوید و اجازه تصرف می دهد. «يجوز للأحاد مع التعذر الحاکم تولیه آحاد الحکمیة علی الاصح»: برای توده مردم با تعذر حاکم عهده داری انواع تصرفات مصلحت آمیز جایز است. ایشان در صورت نبود حاکم شرع به آحاد برای انواع تصرفات اجازه می دهد مثل دفع احتیاجات یتیم. شهید اول می گوید نظر خود را از قرآن کریم و آیه «تعاونوا علی البر و التقوی» استخراج نموده است زیرا اگر توده مردم عهده دار امری شوند، کار نکرده ای باقی نمی ماند. در زمانی که سیل یا زلزله آمده و کودکان یتیم شوند، حاکم باید رسیدگی کند اما اگر حاکم شرع حضور نداشته باشد یا از رسیدگی امتناع کند مردم عهده دار می شوند. این زاویه نگاه متمایز از انظار دیگر است زیرا بحث عدول مومنین، تنها در شهرهای اسلامی کارکرد دارد اما برای کشورهای کفر به کار نمی آید یا در روایتی که میگوید «اللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَحِيهِ.» «خداوند ، در کار کمک به بنده است تا وقتی که بنده ، در کار کمک به برادرش باشد» این روایت اطلاق دارد و شامل توده مردم می شود. یا پیامبر در روایتی می فرمایند: «کل معروف صدقه» «هر کاری خیر صدقه است.»

بسیج و کمکهای جهادی گاهی از مجتهد را همراه خود می برند. سربه داران وقتی در ایران حکومت تشکیل دادند از شهید اول اذن گرفتند و ایشان دروس را برای سریداران نوشتند اما متاسفانه آنها نتوانستند حکومت را نگه دارند. اگر فقهی ادعای جهانی دارد متناسب ادعای خود باید فتوا دهد لذا عدول مومنین با این شعار جواب نمیدهد.

جانشین حاکم از منظر شیخ انصاری

شیخ انصاری بر خلاف انتظار برای حاکم شرع، جانشین تصور می کند. ایشان امر به معروف و نهی از منکر را به میان می آورد و نهایتاً همان حسبه را مد نظر قرار می دهد اما همانطور که گذشت، صاحب حدائق حسبه را مطرح نمود و شهید اول از باب حکمیة یعنی مصلحت و «تعاونوا علی البر و التقوی» آحاد را طرح نمود. شیخ انصاری بیان می دارد: «اعلم أن ما كان من قبيل ما ذكرنا فيه ولاية الفقيه وهو ما كان تصرفاً مطلوب الوجود للشارع إذا كان الفقيه متعذراً الوصول، فالظاهر جواز توليه (فعل) لآحاد المؤمنين» ولایت فقیه اگر فقیه متعذر الوصول در حوزه ای است که مطلوب الوجود برای شارع است. یکایک شیعیان دوازده امامی می توانند دخالت کنند چون فرض این است که مطلوب شارع است. ممکن است کسی بگوید اصل عدم ولایت است و باید ثابت شود، ایشان پاسخ می دهد که فرض این است که مطلوب شارع است، نباید این میت روی زمین بماند، نباید این مال از بین برود، نباید این یتیم گرسنه بماند و... ایشان در مجالات دیگر تصریح به عدول و غیرعدول میکند. غیرعدول، فساق است. فساق به معنای جنایتکار و .. نیست بلکه منظور توده مردم است. همین افرادی که پشت سر آن ها نمی توان نماز خواند اما انسان های خوبی هستند.

جانشین حاکم از منظر صاحب جواهر و امام خمینی

از يك سو صاحب حدائق، شهید اول و شیخ انصاری قرار دارند از طرف دیگر صاحب جواهر و امام خمینی هستند. صاحب جواهر بیان میدارد: «إنما الكلام في اعتبار الحاکم و ظاهر الأصحاب قصر الحكم هنا عليه ، إذ لم أجد في كلام من وقفت عليه منهم ذكر غيره إلا في الحدائق فجعل عدول المؤمنين مرتبة أخرى هنا ، وهو موقوف على عموم ولايتهم لمثل المقام ، وفيه بحث»

ایشان مطرح می کند ظاهر اصحاب این است که حکم را در اینجا منحصر بر حاکم کرده اند و تاجایی که امکان تحفص بوده، غیر حاکم را پیدا نکردم مگر در حدائق که عدول مومنین را در مرتبه دیگر آورده است. آشکار است صاحب جواهر تا انتهای حدائق پیش نرفته است لذا اگر پیش رفته بود این را بیان میداشت که سلطان جور را آورده است. ایشان بیان میکند این مطلب

را من قبول ندارم که اضافه کردن غیرحاکم متوقف بر عموم ولایت مومنین است در چنین جایی که در کار مردم یعنی خرید و فروش دخالت کنند و مشتری را مجبور به پرداخت پول و بایع را مجبور تحویل مبیع کند. ایشان در انتها اظهار می‌دارد که «فیه نظر» یعنی در آن بحث و قیل و قال وجود دارد و قاعدتا اگر قبول داشت از چنین جمله‌ای استفاده نمی‌کرد و ایجاد شبهه نمی‌نمود

این نکته گفتنی است که تتبع صاحب جواهر کافی نیست و به نظر می‌رسد ایشان مسئله را تنها در همان بیع و شراء دنبال کرده است اما اگر کسی تتبع را گسترده تر کند در جاهای دیگر هم پیدا می‌کند و نمونه آن از شهید اول آورده شد. بنابراین ایشان توسعه را قبول ندارد و اگر کسی به صاحب جواهر بگوید در آلمان زندگی می‌کنم و چنین مشکلی پیدا کرده‌ام، قاعدتا باید بگویند برای فرج امام زمان (عج) دعا نماید.

مرحوم امام خمینی گویا مسئله را ذیل اقامه معروف و امور حسبه نبرده اند بلکه آن را ذیل جلوگیری از هرج و مرج و اختلال نظام برده اند. با توجه به اینکه گاهی ورود عدول مومنین خود می‌تواند هرج و مرج آورد نتیجه می‌گیرند که جایز نیست. امام خمینی می‌فرمایند: «توهم أن ذلك من باب الامر بالمعروف المساوي فيه الحاکم وغيره في غير محله، فان باب رفع المنازعات موكول إلى الحاکم لئلا يلزم الهرج، خصوصا في مثل هذه المسألة الاجتهادية المختلف فيها الانظار، والآراء ... فقيام عدول المؤمنین مقام الحاکم في ذلك محل إشكال، لعدم الدليل على ولايتهم كولاية الفقيه، نعم يجوز بل يجب على كل مكلف دفع الظلم عن المدین بالزام الدائن على القبول فيتعين بقبوله»: این تصور که از باب امر به معروف است و حاکم و غیرحاکم بسط ید دارد سخن درستی نیست. در این مواقع باب رفع منازعات است و موكول به حاکم و قاضی است. ایشان می‌گویند ولایت این افراد مثل ولایت فقیه نیست. فرض ایشان این است که طرفی که طلبکار است پول را قبول نمی‌کند یعنی مشتری از اخذ مئمن و بایع از اخذ ثمن امتناع می‌کند. بنابراین دفع ظلم از مدین (بدهکار) به الزام دائن (طلبکار) واجب است. بنابراین ایشان باب امر به معروف و امور حسبه و مطلوب الوجود را نمی‌پذیرند بلکه از باب جلوگیری از هرج که امروز از آن به عنوان نظم اجتماعی یاد می‌شود را قبول می‌کنند.

الحمد لله رب العالمين